



Criticism of the Duality of Causality-Coincidence and the Solution to the Challenge Arising from it Based on Lewis's Idea of Possible Worlds



ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Mikaeili M.J.*

Department of Philosophy, Faculty of Theology, Shahid Motahari University, Tehran Iran

Jafari Valani A.A.

Department of Philosophy, Faculty of Theology, Shahid Motahari University, Tehran Iran

How to cite this article

Mikaeili MJ, Jafari Valani AA. Criticism of the Duality of Causality-Coincidence and the Solution to the Challenge Arising from it Based on Lewis's Idea of Possible Worlds. Philosophical Thought. 2025;5(2):179-190.

ABSTRACT

The duality of causality-coincidence is one of the important issues in the history of human thought. The theory of causality in Islamic philosophy was formed on the axis of essential possibility and, after passing from the elementary period, reached its peak in Allameh Tabataba'i. On the other hand, the theory of coincidence reached its pinnacle of development in David Hume. The parties to the dispute argue around this axis whether the preference of existence over non-existence in essences requires a preferred cause or not. Regardless of whether the aforementioned preference is due to a cause or chance, the more important question is whether the occurrence of the aforementioned preference in essence is possible or not. If this preference is impossible, the necessity of a third perspective and a departure from the aforementioned duality is established. This article aims to address the challenge as mentioned earlier and propose a solution based on Lewis's concept of possible worlds. Of course, this perspective has no connection to Lewis's causal perspective.

Keywords Causality, Coincidence, Possible Worlds, Essential Possibility, Allameh Tabataba'i, David Lewis

*Correspondence

Address: Motahari High School and University, Allameh Sharif Razi Street, Mostafa Khomeini Street, Baharestan Square, Tehran, Iran. Postal Code: 1157613117

Phone: +98 (21) 33895785

mohamadjavadmikaeili@gmail.com

Article History

Received: March 11, 2025

Accepted: April 18, 2025

ePublished: May 16, 2025

CITATION LINKS

[Abbasian Chaleshtari, 2000] Causality; [Ghasemi, 2016] Analysis of causality in hume and its comparison with the views of Morteza Motahari; [Ghorbani, 2007] Causality from the perspective of Western empiricists and its critique from the perspective of transcendental wisdom; [Hume, 1969] A treatise of human nature; [Hume, 1988] An enquiry concerning human understanding; [Maleki, 2021] Causality from Hume's perspective and its criticism based on the thought of Ibn Sina; [Nolan, 2005] David Lewis; [Sadr, 1982] Logical bases for induction; [Salem, 2012] The place of Sinai causality: A historical survey; [Tabataba'i, 2006] The end of wisdom; [Tabataba'i, 2010] The beginning of wisdom; [Tabataba'i, 2011] Principles of philosophy and the method of realism;

نوع مقاله: پژوهشی اصیل

نقد دوگانه علیت-اتفاق و حل چالش ناشی از آن بر مبنای ایده جهان‌های ممکن
لوئیس

محمدجواد میکائیلی*

گروه فلسفه، دانشکده الهیات، دانشگاه شهید مطهری، تهران، ایران

علی‌اصغر جعفری ولنی

گروه فلسفه، دانشکده الهیات، دانشگاه شهید مطهری، تهران، ایران

چکیده

دوگانه علیت-اتفاق از جمله مسایل مهم تاریخ اندیشه بشری است. نظریه علیت در فلسفه اسلامی بر محور امکان ماهوی شکل گرفته و پس از گذار از دوره ابتدایی، در علامه طباطبایی به اوج خود رسیده است. از سوی دیگر نظریه صدقه نیز بعد از تکامل خود، در دیوید هیوم به کمال خود رسید. طرفین نزاع حول این محور بحث می‌کنند که آیا رجحان وجود بر عدم در ماهیات نیازی به علت مرجح دارد یا خیر؟ صرف نظر از اینکه رجحان مذکور توسط علت باشد یا اتفاقی، سوال مهم‌تر این است که آیا وقوع رجحان مذکور در ماهیت ممکن است یا خیر؟ در صورت محال‌بودن این رجحان، ضرورت وجود دیدگاه سوم و خروج از دوگانه مذکور تثبیت می‌شود. این مقاله در صدد تبیین چالش مذکور و ارائه راه حلی براساس ایده جهان‌های ممکن لوئیس است. البته این دیدگاه ارتباطی به دیدگاه علی لوئیس ندارد.

کلیدواژگان: علیت، اتفاق، جهان‌های ممکن، امکان ماهوی، علامه طباطبایی، دیوید لوئیس

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۲۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۲/۲۶

*نویسنده مسئول: mohamadjavadmikaeili@gmail.com

آدرس مکاتبه: تهران، میدان بهارستان، خیابان مصطفی خمینی، مدرسه عالی و دانشگاه مطهری^(۱)

تلفن محل کار: ۳۳۸۹۵۷۸۵ (۰۲۱)

مقدمه

نگاه سوم در مسایل فلسفی و دوگانه‌های آن علاوه بر جذابیت، راه‌گشای مشکلات فلسفی و حلال معماهای لاینحل نظام‌های فکری است. یکی از این دوگانه‌ها دوگانه علیت و اتفاق است.

اندیشه علیت از یک سو و اندیشه صدقه و اتفاق از سوی دیگر به موازات تاریخ اندیشه بشری با یکدیگر نزاع داشته و هر کدام نظام فکری مخصوص به خود را رقم می‌زنند؛ به گونه‌ای که دو جریان اصلی فکری الهیات و الحاد از این دو خاستگاه فکری سرچشمه می‌گیرد. اندیشه علیت در فلسفه اسلامی پس از عبور از مراحل ابتدایی، در حکمت مشاء به‌ویژه در نظریات ابن سینا به اوج خود رسید. اندیشه علیت در نظر او از ایده امکان ماهوی ناشی می‌شود. طرح ایده امکان ماهوی برای پاسخ به مساله‌ای تحت عنوان مناط احتیاج معلول به علت بود؛ پاسخی که با پاسخ مشهور متکلمین تحت عنوان نظریه حدوث مقابله می‌کرد. پیامد اختلاف این دو پاسخ در پذیرش یا انکار موجودات معلولی که قدیم زمانی بودند، ظاهر می‌شد که چنین موجوداتی به شدت مورد انکار متکلمین بود. با توجه به مطالب یادشده روشن می‌شود که اصل علیت مورد وفاق گروه‌های فکری آن روزگار بوده و اختلاف صرفاً در تفسیر آن بود.

ایده امکان ماهوی تا زمان ملاصدرا امتداد پیدا کرد تا اینکه ملاصدرا بنا بر مبانی ابداعی خود، ایده امکان فقری یا وجودی را جایگزین آن کرد. در عین حال ایده امکان ماهوی به حیات خود ادامه داد. دلیل این امر را می‌توان سه مورد دانست: اول اینکه بعد از طرح نظرات ملاصدرا، نظام فلسفی منسجمی براساس نظرات او شکل نگرفت، بلکه صرفاً همان پاسخ‌های قدیمی به مسایل فلسفی از جمله امکان ماهوی با کمی تغییر تکرار شد و لوازم

مبانی جدید در این پاسخ‌ها لحاظ نشد. لذا باز امکان ماهوی به کار گرفته شد. دوم اینکه اساساً تجزیه و تحلیل مسایل براساس مبانی جدید از جمله امکان وجودی امری پیچیده است؛ لذا افراد در تعلیم و تعلم برای سهولت فهم از مبانی گذشته از جمله امکان ماهوی استفاده می‌کنند. سومین نکته که از باقی نکات مهم‌تر است ادعایی فلسفی است. مدعا این است که اگرچه امکان ماهوی نادرست است، اما از حیث نتایج با امکان وجودی تطابق دارد؛ لذا در به‌کارگیری یکی از این دو ایده در تحلیل مسایل مربوط به علیت مختار هستیم.

از سویی در فلسفه مدرن شاهد نزاع بر سر اصل علیت هستیم؛ به گونه‌ای که برخی در صدد تثبیت آن و برخی دیگر در صدد انکار آن برآمدند. در راس منکرین علیت دیوید هیوم قرار دارد. او علیت را امری ذهنی می‌انگارد و بیش از تعاقب حوادث، هرگونه رابطه دیگری را نفی می‌کند. با بررسی انتقادات هیوم درمی‌یابیم که او علیت را در همان بستر ایده امکان ماهوی نقد کرده است؛ به دلیل اینکه اولاً معاصرین او که مورد انتقاد او هستند، علیت را به همین صورت طرح کرده‌اند؛ ثانیاً ایده امکان وجودی در آن دیار طرح نشده بود که انکار علیت براساس آن بخواهد طرح شود (چنان که تاکنون نیز وضع به همین منوال است).

با توجه به این نکات می‌گوییم دوگانه علیت-اتفاق بر محور امکان ماهوی نزاع می‌کنند. تمام تحقیقات معاصرین در فلسفه اسلامی در دوگانه مذکور، به صورت تقویت یکی از دو طرف دوگانه و تضعیف طرف دیگر صورت پذیرفته است. البته این تقویت و تضعیف طرفین در دوگانه مذکور صرفاً به صورت مطلق نیست، بلکه گاهی به صورت ترقیق دوگانه و یافتن راه حل میانه ظاهر می‌شود؛ چنان که در سنت فلسفه تحلیلی نیز به همین منوال است. قاسمی ضمن تفکیک علیت طبیعی از علیت الهی، تحلیل هیوم را در علیت الهی وارد ندانسته و با تکیه بر آرای ملاصدرا سعی در دفاع از علیت الهی می‌کند [Ghasemi, 2016]. عباسیان چالش‌تری اشکالاتی به علیت وارد کرده و راه حل‌هایی ارائه می‌دهد که مهم‌ترین آنها وحدت وجود از نگاه ملاصدرا است [Abbasian Chaleshtari, 2000]. قربانی مساله را به وسیله امکان فقری حل و فصل می‌کند [Ghorbani, 2007]. سالم به دفاع از علیت سینوی با اتکا به تحلیل وجودی ابن‌سینا و تفکیک علیت الهی از طبیعی می‌پردازد [Salem, 2012]. ملکی در مقاله خود به داوری روشی پرداخته و از منظر حسی حق را به هیوم می‌دهد، اما از منظر عقلی او را نقد می‌کند [Maleki, 2021]. از چهره‌های برجسته در این زمینه دیوید لوئیس است که سعی در تثبیت اصل علیت و نفی ضرورت علی دارد. او این کار را با استفاده از ایده جهان‌های ممکن با تقریر مخصوص خود انجام می‌دهد.

در نتیجه علی‌رغم کارهای پژوهشی گسترده‌ای که در این زمینه صورت گرفته است، خلاء نگاه سومی به مساله احساس می‌شود؛ البته مقصود از این نگاه، دیدگاهی در ساحت متافیزیک است؛ وگرنه نگاه‌های سوم در زمینه فلسفه زبان و معرفت‌شناسی وجود دارد.

آنچه که در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد ابتدا ایراد اشکالاتی اساسی به هر دو نگاه علیت و اتفاق است؛ به گونه‌ای که ضرورت وجود نگاهی سوم در این زمینه مشخص شود، سپس به ارائه نگاه نو در مساله می‌پردازیم؛ به گونه‌ای که دوگانه مذکور را منحل کرده و زمینه نظام فکری جدیدی را پایه‌ریزی می‌کند.

در این راستا ابتدا نظریه علیت از منظر امکان ماهوی به تقریر علامه طباطبائی، به عنوان ارتقایافته‌ترین نسخه آن، تقریر می‌شود؛ پس از آن دیدگاه هیوم تبیین شده و در بستر امکان ماهوی شرح داده می‌شود. علاوه بر این مهم‌ترین اشکالات وارد بر علیت طرح شده و پس از آن اشکالات وارد بر دیدگاه هیومی بررسی می‌شود. در نهایت دیدگاه جهان‌های ممکن از دیدگاه دیوید لوئیس طرح شده و در بستر مساله مورد بحث از آن استفاده شده و دیدگاه منتخب شرح داده می‌شود و در انتهای این بخش به دو اشکالی که راه حل مذکور با آنها مواجه

است و پاسخ به آنها پرداخته می‌شود. لازم به ذکر است که دیدگاه منتخب ارتباطی به نظریه علی لوئیس ندارد؛ زیرا همان‌طور که ذکر شد، نظریه او در دوگانه علیت-اتفاق طرح می‌شود، در حالی که دیدگاه منتخب، دیدگاه سومی در این زمینه بوده و طرح جهان‌های ممکن به تقریر لوئیس صرفاً ابزار این دیدگاه واقع می‌شود.

علیت در بستر امکان ماهوی از دیدگاه علامه طباطبایی

ضرورت و امکان مانند همه مفاهیم عام فلسفی دیگر بدیهی تصویری بوده و از ابزارهای فکر بشر هستند. کاربرد این دو مفهوم در فلسفه اسلامی معمولاً در قضایایی است که محمول آنها وجود یا عدم باشد. بنا بر تعریفی از علامه طباطبایی، آنگاه که وجود برای موضوعی ضرورت داشته باشد آن را واجب می‌نامند؛ و آنگاه که عدم برای موضوعی ضرورت داشته باشد آن را ممتنع می‌نامند؛ و آنگاه که هیچ‌کدام از وجود یا عدم برای موضوعی ضرورت نداشته باشد آن را ممکن به امکان خاص می‌نامند [Tabataba'i, 2010].

بنا بر تقریر علامه طباطبایی در تبیین علیت، هر ممکن خاصی ذات و ماهیتی دارد که نسبت به وجود و عدم هیچ اقتضایی ندارد؛ به عبارت دیگر ذات آن چیز نسبت به وجود و عدم علی السویه است. بنابراین برای آنکه چنین ذاتی متصف به وجود یا عدم شود نیاز به مرجحی بیرون از ذات خود دارد تا آن را از حال استوا نسبت به وجود و عدم خارج ساخته و آن را به سرحد ضرورت نسبت به وجود یا عدم برساند. در چنین حالتی ممکن بالذات، یا متصف به واجب بالغیر و یا متصف به ممتنع بالغیر می‌شود [Tabataba'i, 2006].

همین تحلیل از سوی اکثر فلاسفه به عنوان مناط نیازمندی معلول به علت ارایه شده است. در این تحلیل برخلاف متکلمین که مناط احتیاج معلول به علت را در حدوث زمانی جست‌وجو می‌کردند، مناط احتیاج، امکان ماهوی تلقی شده است. امکان ماهوی یعنی اینکه هر موجود ممکن به امکان خاص که دارای ماهیتی خاص است، از آنجا که نسبت به وجود و عدم حالت استوا دارد، برای موجود شدن نیاز به علتی دارد تا آن را از حال استوا خارج کرده و به آن ضرورت بدهد [Tabataba'i, 2011].

البته علامه طباطبایی خود به نظریه امکان وجودی قایل است و در امکان ماهوی، اصل محال بودن ترجیح بلامرجح را صحیح می‌داند، اما اصل نظریه از جانب ایشان مردود است [Tabataba'i, 2011]. در عین حال این اختلاف دیدگاه تأثیری در بحث ندارد، چرا که مدافعان هر یک از دو طرف دوگانه علیت-اتفاق، مبتنی بر امکان ماهوی بحث کرده‌اند؛ ضمن اینکه مرکز ثقل بحث در اتکای بر امکان ماهوی، ترجیح بلامرجح است که از منظر علامه طباطبایی کماکان برقرار است.

بنابراین امکان که وصف ماهیت است ملاک نیازمندی معلول به علت است.

می‌توان مولفه‌های این نظریه را این‌گونه برشمرد:

۱. ماهیت ممکن نسبت به وجود و عدم علی السویه است.
 ۲. برای خروج از حد استوا نیاز به مرجحی بیرون از ذات ممکن است.
 ۳. این مرجح، ضرورت را برای ممکن به ارمغان می‌آورد.
 ۴. امکان بالذات با ضرورت بالغیر با یکدیگر جمع می‌شوند.
 ۵. کماکان ذات ماهیت حتی بعد از موجود شدن و اتصاف به ضرورت بالغیر دارای وصف امکان بالذات است.
- با توجه به این نکات می‌توان این‌گونه تحلیل کرد:

از آنجا که وجود و عدم نقیض یکدیگرند، بنابراین ماهیت نمی‌تواند متصف به هر دو باشد؛ چنان که نمی‌تواند از هر دو خالی باشد. بنابراین به یکی از این دو ضرورتاً متصف می‌شود، اما از آنجا که ماهیت با هر دو وصف به نحو تساوی قابل جمع است و نسبت به هیچ یک اقتضایی ندارد، اقتضای مورد نیاز برای اتصاف به یکی از آن دو از بیرون ذات تامین می‌شود. بنابراین ماهیت ضرورتاً یا موجود است یا معدوم که در هر دو صورت این ضرورت از ناحیه غیر دریافت شده که همان علت ایجاد و ایجابی است. حال اگر کسی بگوید که برای خروج از استوا نیاز به مرجحی نیست، تحلیل مذکور را با چالش مواجه کرده است؛ کاری که دیوید هیوم انجام داد.

نقد علیت و ضرورت آن از دیدگاه هیوم

دیوید هیوم با تحلیل مفصلی که درباره ادراکات انسان و نحوه پیدایش آنها دارد، تصویر رابطه ضروری در بین موجودات را مخدوش کرده و آن را غیرواقعی می‌داند. او پس از تحلیلات مفصل خود به جست‌وجو درباره خاستگاه اعتقاد انسان‌ها درباره علیت و ضرورت می‌پردازد. از نظر او علیت یا امری بدیهی است و یا این‌گونه نیست؛ و اگر بدیهی نباشد یا برهانی است و یا تجربی. او در هر کدام از این بسترهای کلی مواردی مانند کیفیات شناخته‌شده ماده و خدا و اراده و تجربه را برمی‌شمارد. او همه این مواردی را که خاستگاه اعتقاد انسان‌ها به ضرورت است، نقد کرده و به نفی علیت و ضرورت می‌پردازد [Hume, 1988].

هیوم بدیهی‌بودن علیت را انکار کرده و قایلین به بدهات را ملزم به آوردن دلیل می‌کند؛ اما خود دلیلی بر عدم بدهات نمی‌آورد. از سویی برهان‌پذیری علیت را نیز نفی می‌کند. دلیل او این است که تصور موجودبودن و یا معدوم‌بودن یک شی‌نیازی به تصور علت آن ندارد؛ لذا تصور پیدایش موجودی بدون علت مستلزم تناقض نیست. تنها چیزی که به ذهن می‌آید این است که ترجیح بدون مرجح پیش می‌آید؛ اما این لازمه نیز مستلزم تناقض نیست، مگر اینکه به خود قانون علیت تمسک کنیم که مصادره بر مطلوب است [Hume, 1969].

در نتیجه باید علیت را امری تجربی تلقی کنیم؛ اما در تجربه نیز بیش از تعاقب و توالی حوادث چیز دیگری قابل تجربه نیست. بنابراین هیچ‌کدام از این منابع نمی‌توانند خاستگاه ادراک علیت و ضرورت باشند. در عوض ذهن بر اثر تکرار مشاهده تعاقب حوادث، گرایش پیدا می‌کند که بین دو حادثه مذکور رابطه ضروری وجود دارد؛ اما این عادت ذهنی بیش نیست و واقعیتی ندارد. هیوم بیان می‌کند که رفع رابطه ضروری بین علت و معلول مفروض، مترادف با چیزی تحت عنوان تصادف و شانس است [Hume, 1969].

از سه خاستگاهی که هیوم بیان کرد، تجربی‌بودن علیت را می‌توان در نظریه بدیع شهید صدر ارزیابی کرد و شاید بتوان بدین طریق در بستر تجربی، برای علیت واقع‌نمایی قایل شد [Sadr, 1982]؛ اما چون محل بحث ما نیست از آن عبور می‌کنیم.

اما در باب بدیهی‌بودن یا برهان‌پذیربودن علیت باید گفت که آنچه در باب علیت به نظر می‌آید، همان ادعای بدیهی‌بودن آن است که البته هیوم آن را نپذیرفته و دلیل آن را به گردن مدعی آن گذاشته است. در عین حال تحلیل هیوم در باب برهان‌ناپذیری، نکته‌ای را برجسته می‌کند که نیاز به بررسی دارد. هیوم می‌گوید که تصور موجودبودن یا معدوم‌بودن یک شی‌بدون علت مستلزم تناقض نیست. حال بیان هیوم را بر استدلال معروف حکمای مسلمان در باب امکان ماهوی تطبیق می‌دهیم.

ارزیابی دیدگاه هیوم در بستر امکان ماهوی

حکمای مسلمان گفته‌اند که ماهیت نسبت به وجود و عدم علی السویه است و برای رجحان یکی از آن دو که بالضرورة به یکی متصف است، نیاز به مرجح خارج ذات است. بدین‌گونه ممکن بالذات در عین حال به واجب بالغیر متصف می‌شود. اگر بگوییم ممکن بالذات بدون نیاز به مرجح، به وجود اتصاف پیدا کرد، می‌گویند ذات در حد استوا چگونه از استوا خارج شد؟ هیوم می‌گوید خود به خود، نه اینکه ذات آن را اقتضا کرده باشد. البته اگر وجود ماهیت دارای ضرورت بالغیر باشد تصور آن بدون علت محال است؛ اما مساله این نیست.

آنچه ضرورت بالغیر دارد، وجود ماهیت نیست؛ کما اینکه خود ماهیت نیز نیست؛ بلکه خود اتصاف ماهیت به وجود است. حتی بعد از اتصاف، التزامی به این امر نیست که وجود ماهیت، واجب بالغیر باشد. خود ماهیت هم که وابستگی به غیر ندارد؛ اما مساله اتصاف باید مورد بررسی قرار بگیرد.

اتصاف ماهیت به وجود گاهی در حوزه ذهن و اثبات مطرح می‌شود و گاهی در حوزه خارج و ثبوت. آنگاه که سوال مربوط به ذهن است پرسش این است: از آنجایی که ماهیت نسبت به وجود و عدم علی السویه است، عقل چگونه و به چه دلیل حکم به یکی از دو طرف می‌کند؟ بنابراین برای حکم به وجود یا عدم ماهیتی نیاز به دلیلی غیر از ذات ماهیت داریم. ناگفته پیداست که چنین چیزی به معنای علت‌داری بودن (در خارج و ثبوت) وجود ماهیت نیست؛ چرا که دلیل حکم صرفاً می‌تواند مشاهده وجود خارجی یک ماهیت باشد.

اما اگر سوال مربوط به خارج باشد در این صورت با درنظرگرفتن مفروضاتی چند، پرسش از چرایی اتصاف ماهیت به وجود معنا دار می‌شود. مفروضات مورد نیاز این است که اولاً ماهیت و وجود در خارج تحقق داشته باشند و ثانیاً ماهیت مقدم بر وجود استقرار داشته باشد تا بتوان از علت رجحان وجود بر عدم با حفظ شرط علی السویه بودن در ماهیت سوال کرد.

اما این دو مفروض ثابت نیست؛ به‌ویژه اینکه در مفروض دوم نحوه‌ای استقرار برای ماهیت در نظر گرفته شده است که این امر خلاف این فرض است که ماهیت در ذات خود خالی از وجود و عدم است. بنابراین می‌توان ماهیت موجود را بدون تناقضی بدون علت تصور کرد؛ همچنان که شهید صدر همین معنا را تصدیق کرده و گفته ما با هیوم موافقیم که تصور موجود حادث بدون تصور علت آن تناقضی را در پی ندارد [Sadr, 1982].

روشن است که حتی اگر علیت بدیهی باشد با تحلیل یادشده، ماهیت موجود نمی‌تواند دارای علت معرفی شود و محل صدق علیت بدیهی را باید در جای دیگری جست‌وجو کرد؛ چرا که بازتصویر علیت نسبت به ماهیت و وجود دارای مفروضاتی است که اشکال آنها در بندهای قبل توضیح داده شد. اما اگر این تحلیل را در نظر نگیریم بنابر بدهت اصل علیت، صدفه محال بوده و علیت تثبیت می‌شود.

تا اینجا به نظر می‌رسد که مساله به نفع نفی ضرورت علی و اثبات صدفه و شانس تمام شده باشد؛ اما نکات دیگری قابل طرح است که مساله صدفه و شانس را نیز برنمی‌تابد.

انقلاب در ذات، چالشی برای دوگانه علیت-اتفاق

گفته شد که ماهیت نسبت به وجود و عدم علی السویه است. این بدین معنا است که ماهیت با هر دو وصف جمع می‌شود بدون اینکه اقتضایی نسبت به هیچ‌کدام از آنها داشته باشد. از طرفی به دلیل نقیض بودن دو وصف مذکور به ناچار نباید از هر دو خالی باشد، چنان که نمی‌تواند متصف به هر دو شود. حال سوال این است که چگونه چیزی که نسبت به دو چیز هیچ اقتضایی ندارد متصف به یکی از آن دو می‌شود؟

باید توجه داشت که سخن در این نیست که آیا اتصاف به یکی از آن دو خود به خودی است یا به واسطه مرجحی است؟ بلکه پرسش بر سر اصل اتصاف است با هر تحلیلی که می‌خواهد ارایه شود. به بیانی واضح‌تر، در تحلیل ماهیت و نسبت آن با وجود و عدم، بر سر یک دوراهی قرار داریم؛ از طرفی ماهیت هیچ‌گونه اقتضایی نسبت به دو طرف نقیض نداشته و ذاتش خالی از وجود و عدم و یا چیزی است که آن دو را اقتضا کند، از طرفی به دلیل نقیض بودن وجود و عدم، به یکی از آن دو باید متصف شود و دیگری را طرد کند؛ اما این اتصاف و رجحان یک همراهی خلاف لاقضایی ذات را به همراه دارد؛ زیرا لاقضایی ذات نسبت به دو وصف وجود و عدم ملازم است با همراهی ذات با هر دوی آنها؛ اما همراهی یکی از آنها به معنای خروج از این ویژگی ذاتی ماهیت است.

در این میان نظریه صدفه هیوم زودتر تضعیف می‌شود؛ زیرا خروج از حالت ذاتی ماهیت (انقلاب در ذات) منع عقلی دارد. در توضیح می‌گوییم آنچه که براساس اشکال تثبیت می‌شود، منع اتصاف ماهیت به یکی از اوصاف و طرد دیگری است. حال بنا بر نظر هیوم، این نوع اتصاف منعی ندارد و دلیلی هم برای این امر ارایه نمی‌کند. به عبارت دیگر، مساله این نیست که اتفاقی که در مقابل علیت است، از حیث تقابل آن با علیت نادرست باشد؛ بلکه مساله این است که او طرد یکی از اوصاف را بدون دلیل ادعا می‌کند. اما در طرف دیگر با طرح اشکال، طرد یکی از اوصاف، ایراد گرفته شده است؛ لذا تضعیف قول هیوم بعد از طرح اشکال مذکور به سهولت رخ می‌دهد.

اما نظریه علیت می‌گوید که انقلاب ذات رخ نداده است، چرا که ذات حالت لاقضایی خود را حفظ کرده و همراهی ماهیت با یکی از آن دو به اجبار علت بیرون از ذات رخ می‌دهد. بنابراین ضرورت بالغیر از بیرون ذات تحمیل می‌شود و امکان خاص مربوط به ذات است. حال سوال بر سر این است که رجحان مذکور چگونه توسط علت تامین می‌شود؟ می‌دانیم که علت مذکور تأثیری در ماهیت ندارد؛ بنابراین ماهیت همچنان حالت لاقضایی خود را حفظ می‌کند. لاقضایی، ملازم با همراهی با اوصاف مختلف از جمله وجود و عدم است. تأثیر علت در رجحان دادن یکی از دو وصف وجود و عدم، به معنای ایجاد مانع برای یکی از دو وصف برای همراهی با ماهیت است. پرسش این است که مانعیت چگونه و در کجا رخ می‌دهد؟

باز می‌بینیم که این مانعیت، در ماهیت نمی‌تواند باشد. از طرفی در دو وصف وجود و عدم نیز نمی‌تواند باشد، چرا که این دو وصف با هر ممکن خاصی همراه می‌شوند و اگر قرار بود مانعیت از این دو ناشی شود، دیگر با هیچ ممکن خاصی همراه نمی‌شدند. پس تنها مانع، نقیض بودن خود وجود و عدم با یکدیگر است. بنابراین علت باید یکی را رجحان دهد (البته این حالت رجحان نیز مانند حالت مانعیت دچار همان اشکالات گفته شده است). و به دلیل نقیض بودن دیگری لازمه رجحان مانعیت برای دیگری خواهد بود.

رجحان نیز چیزی جز ضرورت بالغیرکردن اتصاف ماهیت به وجود نیست، اما اتصاف، چیزی جز نسبت قائم بین ماهیت با وجود یا عدم نیست. این نسبت، قائم به دو طرف و به مقتضای ذات دو طرف رخ می‌دهد. به عبارتی دیگر وجود تبعی دارد. حال به نظر می‌آید علت نمی‌تواند هیچ‌گونه رجحانی برای ماهیت ایجاد کند؛ چرا که نسبت ماهیت و وجود امکانی است و رجحان به معنای تغییر این نسبت به ضرورت است. حال از آنجایی که علت در ماهیت، و وجود یا عدم تأثیری ندارد، بنابراین در نسبت بین آن دو نیز تأثیری نمی‌تواند داشته باشد. در نتیجه نظریه علیت نیز مانند صدفه نمی‌تواند لاقضایی ماهیت را با رجحان وجود یا عدم جمع کند.

بنابراین دو امر وجود دارد که برای عقل دوراهی ایجاد می‌کند: ۱. لاقضایی ماهیت و حضور هر دوی وجود و عدم و از دست رفتن قانون تناقض ۲. ضرورت تعیین یکی از آن دو و انقلاب در ذات ماهیت.

از طرفی، راه سومی برای انتخاب عقل وجود ندارد و از طرف دیگر هر کدام از این دو راه مبتلا به حکمی خلاف عقل است؛ و این حیرت فلسفی را برمی‌انگیزاند. بنابراین تنها راه فرار از این محذور عقلی، اصلاح و بازتفسیر یکی از همین دو راه است. از آنچه گفته شد، روشن است که محذور انقلاب در ذات، بسیار محکم است و راه دوم عملاً بسته خواهد بود. ما راه اول را انتخاب می‌کنیم و آن را در بستر جهان‌های ممکن لوئیسی بازتفسیر خواهیم کرد.

راه حل چالش از طریق ایده جهان‌های ممکن لوئیسی

جهان‌های ممکن ابزاری مفهومی و ابداعی در دوران معاصر است که به وسیله آن مفاهیم فلسفی ضرورت و امکان که از مفاهیم قدیمی فلسفی هستند به‌خوبی تبیین می‌شوند. بدین ترتیب که در حالتی یا موجودی که امکان تغییر آن وجود داشته باشد، اما فعلاً در جهان طور دیگری است، می‌گوییم جهان ممکن هست که ویژگی موجود مذکور به گونه‌ی دیگری است. حال اگر چیزی ضروری باشد می‌گوییم هیچ جهان ممکن نیست که این ویژگی را نداشته باشد؛ یا به عبارتی دیگر همه جهان‌های ممکن دارای ویژگی مذکور هستند.

در این میان دیوید لوئیس فیلسوف معاصر، نظریه‌ای بدیع را در این زمینه ارایه داد. او قایل شد که جهان‌های ممکن به نحو انضمامی وجود دارند؛ یعنی وقتی مثلاً می‌گوییم ممکن بود فیل‌ها به رنگ قرمز باشند، واقعاً جهان ممکن وجود دارد که در آن فیل‌ها به رنگ قرمز هستند [Nolan, 2005]. اینکه او به چه دلیل و انگیزه فلسفی این نظریه را ارایه کرده است و همچنین ویژگی‌های این جهان‌های ممکن چیست، به بحث حاضر مرتبط نیست؛ بلکه در اینجا صرفاً به ذکر نکاتی در این زمینه می‌پردازیم که به بحث حاضر مرتبط است.

اولین نکته‌ای که درباره جهان‌های ممکن لوئیسی باید مد نظر قرار داد این است که دیگر فرقی میان جهان بالفعل که در آن زندگی می‌کنیم و جهان‌های ممکن باقی نمی‌ماند؛ چرا که جهان ما صرفاً یکی از جهان‌های ممکن انضمامی است. تفاوتی که به نظر می‌آید مربوط به حضور فیزیکی ما در این جهان است. به عبارت دیگر همان‌طور که استعمال اسم اشاره "اینجا" وجه تمایزی متفاوتی برای مکان حضور ما نسبت به مکان‌های دیگر به وجود نمی‌آورد، جهان بالفعل هم صرفاً اشاره به جهان حضور ما است و تفاوتی متفاوتی با جهان‌های ممکن دیگر به وجود نمی‌آورد [Nolan, 2005].

دومین نکته این است که جهان‌های ممکن انضمامی هیچ‌گونه ارتباط فیزیکی (مکانی-زمانی) یا تاثیر و تاثر علی با یکدیگر ندارند؛ یعنی برخی از آنها دارای قوانین فیزیکی متفاوتی از دیگر جهان‌ها هستند. در عین حال هیچ‌گونه رجحانی میان جهان‌ها وجود ندارد و از نظر علی نسبت به یکدیگر در یک سیستم بسته و ایزوله قرار دارند [Nolan, 2005].

با توجه به نکات یادشده می‌توان از این نظریه برای حل و فصل مساله پژوهش مورد نظر بهره برد.

با این بیان که وجود و عدم با یکدیگر نقیض بوده و یکی باید بر دیگری رجحان یابد؛ اما در عین حال ماهیت لااقتضا از تعیین است و با هر دو وصف همراهی می‌کند. حال اگر بتوان همراهی هر دو را به نحوی تصویر کرد که تناقضی پیش نیاید آنگاه مساله حل می‌شود. راه حل در جهان‌های ممکن انضمامی است. اگر بگوییم که ماهیت مفروض در یک جهان ممکن متصف به وجود شده و در جهان ممکن دیگر متصف به عدم شده است، تناقضی پیش نمی‌آید؛ زیرا بستر تحقق هر کدام، جهانی است که محل علی‌حده‌ای دارد و در محل وجود، عدم حضور ندارد و در محل عدم نیز وجود حضور ندارد. بنابراین هر دو وصف همراه ماهیت هستند بدون شائبه تناقضی.

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان به صورت‌بندی منطقی مساله و پاسخ آن پرداخت.

سه حالت برای ماهیت ممکن است:

۱- ماهیت واحد متصف به هر دوی وجود و عدم شود.

۲- ماهیت واحد متصف به هیچ‌کدام از وجود و عدم نشود.

۳- ماهیت واحد متصف به یکی از آن دو شود.

نزاع دوگانه علیت-اتفاق مبتنی بر پذیرش شق سوم و رد دو شق اول است. به این بیان که با توجه به اصل عدم تناقض، شق اول و دوم مردودند؛ زیرا به‌ترتیب منجر به اجتماع و ارتفاع نقیضین می‌شود. لذا شق سوم منتخب است. از طرفی چون ماهیت لااقتضاء است، نزاع صدفه و علیت در پاسخ به تبیین اتصاف ماهیت واحد به یکی از وجود یا عدم است. در عین حال همان‌طور که در نقد بیان شد، شق سوم نیز مبتلا به محذور عقلی انقلاب در ذات است. علی‌رغم این مطالب، جهان‌های ممکن لوئیس راهگشای مساله است.

با طرح جهان‌های ممکن لوئیس شقوق سه‌گانه مذکور تدقیق می‌شود و سه شق دیگر نیز اضافه می‌شود:

۱- ماهیت واحد در جهان ممکن واحد متصف به هر دوی وجود و عدم شود.

۲- ماهیت واحد در جهان ممکن واحد متصف به هیچ‌کدام از وجود و عدم نشود.

۳- ماهیت واحد در جهان ممکن واحد متصف به یکی از وجود یا عدم شود.

۴- (متناظر با شق ۱: ماهیت واحد در بستر جهان‌های ممکن متصف به هر دوی وجود و عدم شود) ماهیت واحد در بعضی از جهان‌های ممکن متصف به وجود شود و در بعضی دیگر متصف به عدم شود.

۵- (متناظر با شق ۲: ماهیت واحد در بستر جهان‌های ممکن متصف به هیچ‌کدام از وجود و عدم نشود) ماهیت واحد در هیچ جهان ممکن متصف به وجود یا عدم نشود.

۶- (متناظر با شق ۳: ماهیت واحد در بستر جهان‌های ممکن متصف به یکی از وجود یا عدم شود) ماهیت واحد در همه جهان‌های ممکن متصف به وجود شود یا ماهیت واحد در همه جهان‌های ممکن متصف به عدم شود.

سه شق اول که تدقیق شده سه شق در صورت قبل است، مبتلا به همان اشکالات است. لذا دو شق اول مانند صورت قبل، به‌ترتیب مبتلا به اجتماع و ارتفاع نقیضین است. شق سوم نیز مانند صورت قبل مبتلا به انقلاب در ذات است. صورت پنجم نیز مبتلا به ارتفاع نقیضین است. صورت ششم خروج از فرض مساله است؛ چرا که فرض بر این است که ماهیت واحد نسبت به وجود و عدم ممکن است، در حالی که بنا بر این شق، ماهیت یا در همه جهان‌های ممکن متصف به وجود می‌شود و یا متصف به عدم؛ این امر بدین معنا است که به‌ترتیب ماهیت ضروری‌الوجود یا ضروری‌العدم است. در نتیجه تنها شق چهارم خالی از اشکال باقی می‌ماند.

شاید به نظر آید اینکه در جهان الف وجود بوده یا در جهان ب وجود نبوده نوعی رجحان است و خلاف مقتضای ذات. پاسخ این است که جهان‌های ممکن هیچ رجحانی نسبت به یکدیگر ندارند تا تحقق در یکی مستلزم رجحان باشد؛ بلکه مطلب بدین صورت است که می‌گوییم ماهیت مفروض هم موجود است و هم معدوم و هر کدام از دو حالت در یک جهان ممکن مخصوص به خود تحقق پیدا کرده است. تحقق هر حالت، عین تحقق جهان ممکن و متناظر با آن است و این طور نیست که اول جهانی وجود داشته باشد و تحقق حالت اول در آن جهان موجب ترجیح شود.

در نتیجه می‌توان گفت که ماهیت لااقتضا با همه اوصاف همراهی کرده و نه اتفاق و نه علیت هیچ‌کدام در طرح بحث حضور ندارند؛ چرا که رجحانی برای انتخاب یکی از دو نقیض وجود ندارد. بنابراین مساله ابتدایی بین اتفاق و علیت منحل می‌شود.

دو اشکال:

۱- در ایده جهان‌های ممکن لوئیس، مولفه‌ای تحت عنوان همتایان وجود دارد. همتا عبارت است از موجودی در یک جهان ممکن که مشابه موجودی دیگر در جهان ما یا جهانی دیگر است؛ با این تفاوت که ویژگی‌های امکانی آن تغییر کرده است. مثلاً ارسطو در جهان ما فیلسوف است اما در جهان ممکن دیگر جنگاور است. نسبت بین این جنگاور و آن فیلسوف چیست؟ پاسخ این است که این دو همتای یکدیگر هستند و با هم این‌همان نیستند. با توجه به این توضیحات، می‌توان اشکال کرد که این ایده در حل دوگانه علیت-تفادلی کاربرد ندارد؛ زیرا در راه حل بیان شد که ماهیت واحد متصف به همه حالت‌های ممکن مختلف می‌شود. مثلاً در جهان الف متصف به وجود و در جهان ب متصف به عدم می‌شود. در حالی که بنا بر مولفه همتایان در ایده لوئیس، آنچه که در جهان الف متصف به وجود شده است، عین همان که در جهان ب متصف به عدم شده است، نیست؛ بلکه همتای آن است. بنابراین یک چیز به دو چیز متصف نشده است، بلکه دو چیز به دو چیز متصف شده است. لذا راه حل منتفی است.

پاسخ: این‌همان‌بودن یا نبودن همتایان تأثیری در راه حل ندارد؛ زیرا آنچه که وحدت آن در راه حل مد نظر است خود ماهیت است، نه مصادیق ماهیت؛ و مساله همتایان در مصادیق و تحقق ماهیت مطرح است نه در خود ماهیت. همتایان صرفاً مصادیق تحقق یافته از حالت‌های مختلف ماهیت واحد هستند. همچنان که ماهیت واحد در جهان واحد می‌تواند افراد مختلف داشته باشد و به واسطه آنها ماهیت واحد موجود شده باشد، همچنین وجود و عدم ماهیت واحد، به تحقق و عدم تحقق افراد وابسته است و نه به این‌همان‌بودن یا مشابه بودن افراد. بنابراین محل نزاع، ماهیت واحد قبل از تحقق است.

۲- ممکن است اشکال شود که ایده جهان‌های ممکن انضمامی که از سوی دیوید لوئیس طرح شده است، مخالف فهم متعارف است؛ به همین دلیل مورد اقبال فلاسفه واقع نشده است. لذا نمی‌توان آن را به عنوان یک ایده فلسفی پذیرفت؛ چه رسد به اینکه آن را به عنوان راه حل معضل فلسفی در نظر بگیریم.

پاسخ: در پاسخ باید بگوییم که اصل راه حل مبتنی بر این معنا است که حالات مختلف ماهیت باید رخ دهد. حال این ایده و معنا می‌تواند به صورت‌های مختلفی تصویر شود. جهان‌های ممکن انضمامی تصویر خوبی از این معنا و ایده است. لذا به لحاظ فلسفی، در سطح انتزاعی، راه حل مبتنی بر جهان‌های ممکن نیست، بلکه صرفاً تصویر تحقق آن مبتنی بر ایده لوئیس است. بنابراین این ایده نسبت به تصاویر مختلف تحقق آن علی السویه است. بلکه رابطه معکوس است؛ یعنی ایده جهان‌های ممکن لوئیس پشتوانه فلسفی خوبی برای خود پیدا می‌کند. به این صورت که در سطح انتزاعی ماهیت باید به همه حالت‌های ممکن خود متصف شود. از این رو بهترین شکل برای تصویر این مدعا در بین نظریات موجود، ایده لوئیس است.

اهمیت دوگانه علیت-اتفاق علی‌رغم پذیرش دیدگاه سوم

می‌توان گفت که با توجه به دیدگاه سوم که مبتنی بر جهان‌های ممکن لوثیسی است، دوگانه علیت-اتفاق منحل می‌شود. در عین حال ممکن است اشکالی مطرح بشود که دیدگاه سوم را به چالش بکشد. اشکال این است که حتی بعد از پذیرش دیدگاه سوم و بی‌اشکال دانستن آن، کماکان هنگامی که ذهن با حادثه‌ای مواجه می‌شود از دوگانه علیت-اتفاق می‌پرسد و می‌گوید این حادثه بر اثر علتی رخ داد با به حسب اتفاق پیش آمد؟ به عبارتی دیگر سوال مذکور به حسب فهم متعارف (common sense) معقول به نظر می‌رسد؛ بنابراین چرا باید به خلاف فهم متعارف حکم کنیم؟ لازم به ذکر است که در سنت فلسفه تحلیلی، فهم متعارف اگر نگوئیم مقبولیتی عام دارد، دست کم به عنوان منبعی مهم تلقی می‌شود؛ تا جایی که اگر دلیل محکمی برای دست برداشتن از آن وجود نداشته باشد، فیلسوف تحلیلی ترجیح می‌دهد از آن اجتناب کند. لذا در آخرین بخش مقاله به حل و فصل این مساله پرداخته و تبیینی از فهم متعارف در دوگانه علیت-اتفاق ارائه می‌کنیم و توضیح می‌دهیم که جایگاه آن کجا است.

با اندکی تامل روشن می‌شود که فهم متعارف در این مساله به ادراک مربوط است؛ یعنی مساله به امری معرفت‌شناختی مبدل می‌شود و پس از طرح دیدگاه سوم، طرح دوگانه به عنوان پرسشی هستی‌شناختی بی‌معنا می‌شود. در توضیح می‌توان گفت: آنچه که در ابتدا و قبل از طرح جهان‌های ممکن انضمامی به عنوان مساله هستی‌شناختی به نظر می‌رسید پس از طرح جهان‌های ممکن انضمامی به مساله‌ای معرفت‌شناختی تبدیل می‌شود. اینکه مساله مذکور هستی‌شناختی نیست، روشن است؛ چرا که با طرح جهان‌های ممکن انضمامی تمام حالات ممکن برای ماهیت محقق می‌شود و سوال از اینکه تحقق مذکور مبتنی بر علیت است یا صدفه و شانس، پرسشی بی‌معنا خواهد بود، چون رجحانی در کار نیست. با این حال سوال از علیت یا صدفه ناپود نمی‌شود و به صورتی دیگر در می‌آید.

البته یکی از جهان‌های ممکن همین جهان فعلی است که ما در آن زیست می‌کنیم. سوالی که مطرح می‌شود این است که براساس چه رجحانی یکی از حالات ممکن ماهیت در جهان ما رخ می‌دهد و حالتی دیگر رخ نمی‌دهد؟ باید توجه کرد که وجه رجحان در این پرسش صرفاً حضور ما در این جهان است وگرنه هیچ رجحانی بین جهان‌های ممکن وجود ندارد. با توجه به این نکته سوال به این صورت در می‌آید که چرا حالتی از ماهیت را مشاهده می‌کنیم، اما حالت دیگری را فقط به امکان عقلی می‌یابیم؟ و این پرسش به این معنا است که چرا یکی از حالات ماهیت به گونه‌ای ادراک می‌شود و دیگری به گونه‌ای دیگر؟

این سوال که مربوط به ادراک ما است پرسشی معرفت‌شناختی بوده و می‌توان پاسخ‌های متفاوتی را برای آن فراهم کرد که البته نزاع علیت یا صدفه، بعد از تبدیل شدن به ادبیات معرفت‌شناختی کماکان می‌تواند مطرح باشد.

نتیجه‌گیری

نزاع علیت و صدفه حول امکان ماهوی شکل می‌گیرد. هر یک از دو پاسخ علیت و صدفه با اشکالاتی چند مواجه هستند. پاسخ علیت مبتلا به التزام نسبت به مفروضاتی اثبات نشده و نامعقول است؛ مفروضاتی چون تحقق هر دوی ماهیت و وجود در خارج و تقدم ماهیت بر وجود. از طرفی هم مهم‌ترین اشکالی که هر دو پاسخ به آن مبتلا است، اشکال انقلاب در ذات است که این محذور عقلی از نگاه هر دو طرف مساله مورد غفلت واقع شده است. نشان داده شد که با ظهور این محذور عقلی، راه برون‌رفت از این چالش اتخاذ راه سومی است. نظریه

جهان‌های ممکن انضمامی صرف نظر از اینکه درست باشند یا نه، زاویه نگاهی به مساله می‌دهد که زمینه خروج از دوگانه را فراهم می‌آورد و راه سوم را نمایان می‌کند. با ایده جهان‌های ممکن انضمامی می‌توان برای اجتناب از اشکال انقلاب در ذات، ملتزم به تحقق هر دوی وجود و عدم برای ماهیت شد؛ بدون اینکه تناقضی پیش بیاید. اما همچنان دوگانه علیت-اتفاق مهم جلوه می‌کند و علی‌رغم اتخاذ راه سوم، این دوگانه متمرکز بر حوزه ادراک شده و مساله از صورت هستی‌شناختی به صورت معرفت‌شناختی مبدل می‌شود.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تاییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.

سهم نویسندگان: نویسنده اول ۸۰٪ و نویسنده دوم ۲۰٪

منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Abbasian Chaleshtari MA (2000). Causality. Articles and Reviews. 68:219-243. [Persian]
- Ghasemi A (2016). Analysis of causality in hume and its comparison with the views of Morteza Motahari. Hekmat Sadraei. 5(1):87-98. [Persian]
- Ghorbani Q (2007). Causality from the perspective of Western empiricists and its critique from the perspective of transcendental wisdom. New Religious Thought. 9:161-198. [Persian]
- Hume D (1969). A treatise of human nature. London: Penguin Book.
- Hume D (1988). An enquiry concerning human understanding. Chicago: Open Court.
- Maleki F (2021). Causality from Hume's perspective and its criticism based on the thought of Ibn Sina. Rushd Journal of Quranic Education and Islamic Studies. 116:31-32. [Persian]
- Nolan D (2005). David Lewis. Montreal: McGill-Queen's University Press.
- Sadr MB (1982). Logical bases for induction. Beirut: DAR AL TAAROF LELMATBUAT. [Arabic]
- Salem M (2012). The place of Sinai causality: A historical survey. Hekmat Sinai. 48:55-76. [Persian]
- Tabataba'i MH (2006). The end of wisdom. Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute Publication Center. [Arabic]
- Tabataba'i MH (2010). The beginning of wisdom. Qom: Islamic Publishing Institute. [Arabic]
- Tabataba'i MH (2011). Principles of philosophy and the method of realism. Tehran: Sadra Publications. [Persian]